

منکرین معاد

۳

گذشت و مشخص شد که موت، وفات است نه فوت و هرگز ضلالت و گم شدنی در کار نیست.

در بحث گذشته جمله ای از امام سجاد صلوات الله علیه ذکر شد که در دعای ۴۲ (دعای ختم القرآن) عرض می کند: خدایا! فشار مرگ را بر من آسان کن. آنگاه حضرت، مرگ را تشریح می کند و در مورد احتضار و قبض روح می فرماید: فرشته مرگ از حجابهای غیب برای محتضر تجلی می کند.



تجلی چیست؟

تجلی از اصطلاحات کتاب و سنت است. در آیه کریمه آمده است: «فلما تجلی ربه للنبل جعله دكاً» - پس آنگاه که نور تجلی خداوند بر کوه تابید، کوه را متلاشی ساخت. در روایات و ادعیه نیز تجلی فراوان استعمال می شود. در یکی از خطبه های مبارکه نهج البلاغه، حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه»^۱ و در مورد عظمت قرآن، در نهج البلاغه آمده است که: «تجلی لهم فی کتابه من غیر ان یکونوا رآه»^۲ - خدای سبحان برای بند گانش در قرآن تجلی کرد ولی این بند گان، متکلم را در کلماتش نمی بینند. در این دعای امام سجاد علیه السلام نیز، حضرت می فرماید: «تجلی لهم ملک الموت تقبضها من حجب الغیب» - ملک الموت برای آنان تجلی کرده و از روح آنان را از حجابهای غیب قبض می نماید.



گرفتاری منکرین معاد

بنابراین، انسان موجودی سمائی است نه ارضی و این است حقیقت انسان، پس اگر بدن خاک شود، هیچ تردیدی نیست که دوباره این خاک می تواند به صورت انسان در آید. پس سخنان منکرین معاد جای تعجب دارد چرا که اینان به سه امر گرفتارند:

۱- منکرین معاد به پروردگار و خالقشان کافرند زیرا در قدرت خدای سبحان شک و تردید دارند. البته منکر وجود خدا نیستند ولی منکر قدرت حق تعالی می باشند و لذا نمی پذیرند که اگر انسان مرد و به خاک تبدیل شد، دوباره به صورت اول برمی گردد و در روز قیامت برای حساب و کتاب و گرفتن اجر و کیفر محشور می شود.

در شماره های گذشته، بحث از تعجب کفار از دو مسئله بود: یکی - تعجب آنها از اصل رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله که به آنها می فرمود: من فرستاده و رسول پروردگار بسوی شما هستم. و تعجب آنها از این نظر بود که چگونه انسان می تواند رسول خدا باشد و این کار تنها در صلاحیت و شأن فرشتگان الهی است و همچنین از دعوت پیامبر «ص» به توحید نیز اظهار تعجب می کردند و می گفتند: «اجعل الالهة إلهاً واحداً، ان هذا لشیءٌ عجاب»^۱ - آیا تمام خدایان را نفی و خدای واحدی را اثبات می کند، بدرستی که این امری عجیب است!! و از دعوت پیامبر اکرم «ص» به معاد نیز اظهار شگفتی می کردند و می گفتند: «أذا متنا وكنا تراباً وعظاماً أَلنالمعونون»^۲ پس از اینکه مردیم و به خاک میزن شدیم، آیا مبعوث خواهیم شد!! و قرآن کریم پاسخ به هر سه مسئله داده است.



شک و تردید منکرین معاد

در سوره رعد می فرماید: «وان تعجب فاعجب قولهم اذا كنا تراباً ائنا لفي خلق جدید» - اگر می خواهی تعجب کنی، سخن آنها در خور تعجب است که می گویند پس از اینکه خاک شدیم، چگونه ممکن است که بنار دیگر در آفرینش نوبه دنیا باز گردیم؟!^۱

سخن نوای پیامبر خدا «ص» بر طبق فطرت و عقل است ولی کفار برخلاف فطرت و عقل سخن می گویند و به بازگشت خود در روز رستاخیز اظهار شگفتی می کنند؛ این منکرین معاد یا در قابلیت قابل تردید دارند یا در فاعلیت قاعل شک می ورزند. اینان یا می گویند: نمی توان دوباره خاک را به انسان تبدیل کرد و یا می گویند خدای سبحان نمی تواند خاک را انسان کند. سخن اینها عجیب است زیرا هر روز شاهد این دو مطلب هستیم یعنی هم قابلیت قابل روزانه مشهود آنها است و هم فاعلیت خداوند.

کسی که روزانه مشاهده می کند آفتاب از مشرق طلوع می کند و تاریکیها را برطرف می سازد و فضا را روشن می نماید، اگر این انسان بگوید: چگونه یک جرم آسمانی، فضا را روشن می کند، سخن او عجیب است!

در سوره حج می فرماید: «یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة، ثم من علقه»^۲ که بحث آن گذشت و پاسخی به منکرین معاد بود که چگونه انسان از خاک دوباره زنده می شود.

از جمله سخنان منکرین معاد این بود که انسان با مردن در زمین گم می شود و اثری از او باقی نمی ماند، که بحث آن نیز با استدلال از آیه ۱۱ سوره سجد

منکرین معاد، در حکمت خدای سبحان نیز تردید دارند و انکار حکمت می کنند. می گویند: خداوند انسان را آفریده است برای اینکه در دنیا خوش بگذراند و قیامت در کار نیست؛ نه پاداشی برای محسنین و نه کیفری برای مجرمین وجود دارد. حساب و کتابی در عالم نیست که بندگان به پاداش و اجری نائل شوند!! در حالی که خدای سبحان می فرماید: «وما خلقنا السماء والأرض وما بينهما لاعین». ما اهل بازی نیستیم که عده ای را در دنیا خلق کنیم و آنگاه آنها را آزاد و رها سازیم تا هر چه دلشان می خواهد انجام دهند.

«أحسب الإنسان أن ینزلنا من السماء ماءً فیه حیات» - آیا انسان می پندارد که بیهوده رها خواهد شد؟! اگر عالم، سدی و باطل باشد و هیچ حساب و کتابی در عالم نباشد، عالم لغو خواهد بود و خداوند هرگز کار لغو نمی کند.

خدائی که معاد نداشته باشد و بندگان را مورد حساب قرار ندهد، حکیم نیست و اگر نمی تواند مطرح کند عاجز است و خداوند منزّه از عجز و منزّه از لغو است.

پس گرفتاری منکرین معاد، این است که اصل مبدأ را پذیرفته و خدا را قبول دارند ولی رسالت و معاد را منکر شدند. اینان که خدا را قبول دارند برای این است که اعضاء به خدا، هیچ تکلیفی برعهده آنها مترتب نمی کند و مؤونه ای ندارد ولی آنچه مسئولیت دارد و تکلیف برعهده شان می گذارد، مسئله رسالت و معاد است و لذا هرگاه از آنها پرسیده شود چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، می گویند: «الله» (ولئن سألتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله).

مسئله رسالت است که تکلیف دارد، حرام و حلال دارد، واجب و مستحب دارد و قیامت است که حساب را مطرح می کند و پاداش و کیفر می دهد. برخی از منکرین معاد شبهه علمی دارند و برخی از آنها شهوت عملی و درحین بررسی معلوم می شود آنان که شبهه علمی دارند نیز در حقیقت شهوت عملی دارند. در سوره «قیامه» می فرماید: «لا اقسیم یوم القیامه، ولا اقسیم بالنفس اللوامة، احسب الانسان ان لن نجمع عظامه، بلی قادرین علی ان نسوی بنانه» بنان و سر انگشتان او که از همه چیز ضعیف تر است، ما می توانیم آن را تسویه کنیم! پس اشکال علمی وادارشان نکرده است که معاد را انکار کنند «بل یرید الانسان لیفجر امامه» این شهوت عملی است که جلوی پذیرش معاد را می گیرد شبهه علمی.

انسان معتقد به معاد در برابر خودش حساسی می بیند لذا همواره مراقب است ولی اگر کسی بخواهد جلوش باز باشد، می گوید حساسی در کار نیست!! پس شبهه علمی در کار نیست تا منکرین معاد قیامت را نپذیرند لذا می فرماید اینها از نظر قدرت فاعل و امثال ذلك اشکال علمی ندارند ولی می خواهند که پیش رویشان باز باشد برای فسق و فجور و شهوت عملی (بل یرید الانسان لیفجر امامه).

گناهان، غلهائی در گردن تبهکاران

۲- دومین گرفتاری منکرین معاد این است که پس از کافر شدن به قدرت و حکمت خداوند، تمام این کفرورزیها و تبهکاریها و فسق و فجورها، غلهائی به گردن آنان خواهد بود «واولئک الاغلال فی اعناقهم». در همان دعای ۴۲ «ختم القرآن» صحیفه سجادیه، به دنبال آن قسمت که حضرت می فرماید: مرگ

عبارت از تجلی فرشته برای محضر است تا جانش را قبض کند، چنین آمده است: «وصارت الأعمال فلان فی اعناقهم». و اعمال مانند گردن بندهائی در گردن آنان درآمد، که این ناظر به تجسم اعمال است. عمل مانند قلابه ای در گردن انسان خواهد بود و انسان در روز قیامت زیر قلابه های سنگین محشور می شود. دادگاه روز قیامت مانند دادگاه دنیا و نظام قضاوت اعتباری نیست که اگر کسی جنایتی مرتکب شد یا ظلمی کرد، تعزیر شود مثلاً یا به زندان افکنده شود، بلکه انسان با باری از جرم محشور می شود لذا دیگر جای هیچ انکاری برایش نمی ماند.

پس اینطور نیست که در روز قیامت وقتی از قبر برمی خیزد، مستقیم القامه وارد محکمه گردد و در آنجا شخصی مسئول حسابگری است، به او بگوید که تو فلان کار بد انجام دادی؟ و او هم انکار کند بلکه در آنجا تمام اعمال بدش مانند قلابه هائی در گردنش آویخته شده و زیر بار این غلها وارد صحرای محشر می شود و تمام اعمال همراه او است و از او جدا نمی باشد. و در آن روز حساب، در برابر تمام خلائق و بندگان با بار گناه، حسابرسی می شود و هرگز نمی تواند گناهانش را انکار کند و جایی هم برای انکار نمانده است.

وضعیت محکمه قیامت

سازمان، اینطور نیست که انسان در روز قیامت تنها به محکمه برود تا از او سؤال کنند چه کرده ای، و او بتواند انکار کند! اولاً انسان با تمام غلهای گناه وارد محشر می شود و انگهی وقتی از قبر سر برداشت، نمی تواند راه را تا محکمه الهی، به آسانی طی کند چون نوری ندارد که بتواند راه را به راحتی برود. در اینجا آفتابی نیست که فضا را روشن کند و به تبهکاران نوری نمی دهد که راه را هموار یافته و جلوی پای خودشان را ببینند. آن عده که راه را بخوبی طی می کنند، خود نورانی هستند و راه را می توانند با نور خودشان بنگرند ولی این تبهکاران را نوری در قیامت نیست «لا یرون فیها شمساً ولا زهراً» نه آفتابی در آنجا می بینند و نه زهریر سردی. و اصلاً در قیامت آفتابی نیست زیرا نظام طبیعت بکنی عوض شده و آسمان و زمین به هم کوبیده شده و بساط نظام طبیعت را جمع کرده اند: «اذا رحمت الارض رجاً و ائتت العبال بتاً فکانت هباءً منثراً». آنگاه که زمین با لرزش شدید بلرزد و کوهها پاره پاره شوند و مانند گردوغبار پراکنده گردند.

و در سوره تکویر می خوانیم: «اذا الشمس کوزت و اذا النجوم انکدرت». روزی که آفتاب به خاموشی می گراید و ستارگان کدر و تاریک می شوند. همه ستارگان و ماهها از نورافشانی باز می مانند و در هم کوبیده می شوند و از بین می روند و این تبهکاری چاره در آن روز راه را نمی تواند ببیند و کورکورانه باید بار سنگین گناه را بر دوش بکشد تا خودش را به محکمه برساند.

وحی، غلها را برمی دارد

تنها وحی است که می تواند آن غلها و برهگیهای استکباری را از گردن

بقیه در صفحه ۴۲

مردم بردارد و به آنها می فهماند که از کجا آمده اند و به کجا دارند می روند؟ اگر انسان فهمید از کجا آمده و به سراغ کی می رود، زیر بار زید و عمرو نخواهد رفت و دیگران نمی توانند بارهای وزروویال را بر او تحمیل کنند. کار انبیا این است که بندهای گناه را بگسلانند و غل و زنجیرها را از گردن انسان بردارند تا سبکبار شود و به راحتی راه دادگاه الهی را بیسایند: «و یضع عنهم اصرهم والأغلال التي كانت عليهم»^{۱۱} - و احکام پرزنج و رحمتی را که از روی نادانی و هواپرستی مانند غل ها و زنجیرها بر گردن خود حمل می کنند، آنها را بر می دارد. پس اگر مسئله مبدأ و معاد برای انسان حل شود، هیچ غل و اصرری نخواهد داشت، و قهراً کار انبیا این است که مبدأ و معاد را به انسانها بفهمانند و بندهای جهل و هواپرستی را بگسلانند تا مردم ناچار از حمل آنها نباشند.

هم اکنون نیز غلها و بندهای گناه و هوا پر گردن تبهکاران و فاسدان و هسکبران آویزان است ولی چون حواسشان متوجه طبیعت است، احساس نمی کنند و متوجه آن غلها نمی شوند، مانند انسانی که در حال نشاط و شادمانی، سرگرم پذیرائی دوستانش در مجلس جشن و سرور است که همواره در حرکت و رفت و آمد و تلاش برای پذیرائی مهمانان است ولی هنگامی که همه رفتند و خود را تنها دید، آن وقت متوجه می شود که سخت گرسنه است، چون غذایی نخورده و تمام وقت مشغول خدمت به دوستان بوده است، و شاید تازه متوجه شود که پایش می سوزد و با دقت ملاحظه می کند که میخی در کفشش فرو رفته و جوراب را پاره کرده و به پایش رسیده و آن را تیز زخم کرده و خون آلود نموده است ولی چون در تلاش و کوشش مداوم بوده، حتی احساس درد و سوزش یا تیز نکرده بوده است. پس آن گرسنگی و این سوزش هر دو در همان حال پذیرائی از مهمانان وجود داشته، منتهی احساس نمی کرده است.

آنانکه امروز در لذات و شهوات دنیا و طبیعت فرو رفته و نخندیده اند، احساس نمی کنند که هم اکنون نیز در جهنم اند ولی وقتی لذات طبیعت فرو نشست و زندگی ماذیشان پایان پذیرفت، آنگاه سوزش عذاب الیم را احساس و

لیم خواهند نمود در قرآن می خوانیم: «ان الذین یا کلون اموال البناتمی ظلماً ، انما یا کلون فی بطونهم ناراً ویصلون سعیراً»^{۱۲} - آنان که اموال بیسمان را ظالمانه می خورند، در حقیقت آتش را در شکم خود فرو کرده و می خورند و بزودی در دوزخ مشتعل و فروزان خواهند افتاد. این آیه به وضوح می فهماند که هم اکنون آتش در شکم آنها است و آتش را می خورند نه اینکه ما تعبیر کنیم که در روز قیامت، آتش می خورند، پس اکنون نار و جهنم وجود دارد ولی باید کسی باشد که این پرده ها را کنار بزند تا بفهمیم که تبهکاران و فاسدان، با گناهان خود، آتش می خورند، گرچه سوزش آن را امروز احساس نمی کنند.

در روایت است که زلی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسید و سؤالی از حضرت کرد. پیامبر جوابش را داد. پس از اینکه بیرون رفت، یکی از زنان پیامبر «ص» نقصی را که در آن زن بود، بیان نمود. حضرت با ناراحتی روی به او کرده فرمود: خلال کن! همسر حضرت عرض کرد: مگر من غذایی خورده ام که خلال کنم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوباره فرمود: خلال کن! او نیز خلال کرد و مقداری گوشت از لای دندانها بیرون آمد. معلوم شد آن غیبت به صورت گوشت درآمده است.^{۱۳}

هم اکنون نیز اگر کسی باشد که این پرده ها را کنار بزند، آن وقت معلوم می شود چه خبر است؟ این دیگر کار علم نیست که به اینجا دسترسی پیدا کند. علم می تواند دور را نزدیک، نزدیک را دور کند، علم می تواند بالا را پایین و پائین را بالا ببرد، علم می تواند ریز را درشت و درشت را ریز کند، علم می تواند عمار از دورترین ستاره ها و کهکشانها باخبر سازد و ریزترین ذرات را با میکروسکوپ ببیند ولی هرگز نمی تواند معانی را مثل کند و غیبت را به صورت گوشت در بیاورد، اینجا دیگر کمیت علم لنگ است و تنها کار وحی است که پرده های طبیعت را کنار بزند و حقایق را بروز دهد.

ادامه دارد

۱- سوره ص - آیه ۵.	۶- سوره قیامه - آیه ۳۶.	۱۱- سوره اعراف - آیه ۱۵۷.
۲- سوره صافات - آیه ۱۶.	۷- سوره زمر - آیه ۳۸.	۱۲- سوره نساء - آیه ۱۰.
۳- سوره حج - آیه ۵.	۸- سوره قیامه - آیات ۱ الی ۴.	۱۳- محاسن - ص ۲۶۰.
۴- نهج البلاغه - خطبه ۱۰۸.	۹- سوره انسان - آیه ۱۳.	
۵- نهج البلاغه - خطبه ۱۴۷.	۱۰- سوره واقعه - آیه ۵ الی ۷.	

بقیه از عمرو بن حنق خزاعی

را که ضربت بزید. عمرو را نه ضربت زدند که در اولین یا دومین ضربت به شهادت رسید. سپس سر مبارکش را برای معاویه فرستادند و این اولین سر بود که در اسلام از شهری به شهری حمل می شد.

ابن کثیر مینویسد: سر عمرو بن حنق را در شام و دیگر شهرها گرداندند و این اولین سری بود که بر نیزه گذارده شد و آن را به حرکت درآورده بودند. آنگاه معاویه سر عمرو را برای همسرش «آمنه دختر شریده» فرستاد و آمنه در آن وقت، در

کردند، عمرو خود را مسخرقی نکرد، بخشدار او را نزد والی معاویه بر موصل، عبدالرحمن بن عبدالله ثقفی (که گو یا خواهرزاده معاویه بود) فرستاد. عبدالرحمن تا عمرو را دید، او را شناخت، پس به معاویه نامه ای نوشت و جریان دستگیری عمرو را به او اطلاع داد. معاویه نوشت: او که ضربت به عثمان زده است! پس او

زندان معاویه بسر می برد. سر را بردند و جلوی آمنه انداختند. آمنه دست خود را بر پیشانی مبارک عمرو گذاشت و سر را در آغوش گرفت و گفت: مدتی طولانی او را از من پنهان کردید و اکنون مرده اش را به من هدیه می کنید! چه خوب هدیه ای!

این اثر در امده الغابیه چنین نقل می کند که در سال ۵۰ هجری قمری، عمرو به موصل فرار می کند، در آنجا عبدالرحمن ثقفی والی موصل و خواهرزاده معاویه، او را به شهادت رسانده، سر